

نقدی بر کتاب

جلوه‌های هنری داستانهای قرآن

علی مختاری

قرآن کریم برای تربیت مردم و ابلاغ پیام خود به نقل داستانهای گوناگون پرداخته است و به همین جهت عالمان دینی از دیرباز متوجه شدند اگر با زبان داستانی به ارشاد و هدایت جامعه بپردازند موفقتر خواهند بود. برخی مفسران، بیشتر با زبان داستانی به تفسیر و یا نوشتن قصه‌های قرآن پرداختند؛ تفسیر سورآبادی از ابوبکر عتیق نیشابوری و کشف الأسرار و عده‌الابرار از رشیدالدین میمیدی، از کهنترین تفسیرهای فارسی در این بابند و برخی نیز مانند ابواسحاق ابراهیم بن منصور بن خلف نیشابوری - متوفای قرن پنجم - تنها به قصص انبیاء یا قصه‌های قرآن پرداختند. اهمیت داستانهای قرآن در این است که با واقعیتها سروکار دارند نه با وهم و خیال؛ از این جهت، خواننده خود را در برابر یک رویداد واقعی می‌یابد، نه حادثه‌ای که صرفاً احتمال وقوع آن می‌رود.

از سویی، قرآن کریم نخواستار تاریخنگاری کند یا زندگی نامه بنویسد، بلکه به منظور عبرت‌گیری از گذشتگان و آشنایی با سنتهای الهی در تاریخ، خداشناسی، خداترسی و ... از قصه‌ها بخوبی بهره برده است.

متأسفانه خرافات عهدین که در فکر و فرهنگ بسیاری از مردم در عصر نزول قرآن، ریشه‌ای قویم و قدیم داشت از سویی، و گرمی بازآر افسانه‌سرایان و کعب‌الاحبارها و جهت‌گیری فرهنگی بنی‌امیه‌ای از طرف دیگر، تفسیر و تاریخ را با افسانه‌ها ممزوج کرد. این همه، عمدتاً به علت بسته شدن باب مدینه علم نبی و اهلیتیش (ع) پدید آمد و بدین سان اسرائیلیات در کتابهای تاریخ و تفسیر آشیا نه کرد و بسیاری از تفاسیر قصه‌ای و قصه‌های قرآنی از دروغهای رنگارنگ انباشته شد. علامه

دکتر محمود بستانی

پژوهشی در

جلوه‌های هنری داستانهای قرآن

جلد دوم

ترجمه محمدحسین جعفرزاده

دکتر محمود بستانی. پژوهشی در جلوه‌های هنری داستانهای قرآن. ترجمه محمد حسین جعفرزاده، (چاپ اول: مشهد، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲) ۲ جلد، ۵۳۲+۵۸۳ص، وزیری.

قصه، با فطرت بشر سروکار دارد، از این روست که کودک شور و شوق خاصی به شنیدن آن دارد و از پدر و مادر می‌خواهد برایش قصه بگویند. با زبان داستان می‌توان مقصود را ساده‌تر و روش‌تر بیان کرد و تأثیری عمیق‌تر بر جان مخاطب نهاد. مشنوی معنوی، طاق‌دیس نراقی، خزینه الجواهر فی زینة المنابر و ... در این زمینه قابل ذکرند.

طباطبایی - قدس سره - می نویسد:

«مفسران تابعین مثل مجاهد، قتاده، ابن ابی لیلی، شعبی و سدی نیز همانند مفسران صحابه، قرآن را تفسیر می کردند؛ تنها چیزی که تابعین بر روش پیشینیان افزودند، تفسیر قرآن به کمک روایات بود و این در وضعیتی بود که یهود و دیگران روایاتی ساختگی را بین روایات تفسیری پنهان کرده بودند و همین روایات جعلی در بخشهایی از تفسیر نظیر قصه های قرآن و معارفی که درباره آفرینش و پیدایش آسمانها، شکل گیری زمین و دریاها، ارم شداد و لغزشهای انبیا(ع) و ... راه یافت؛ گرچه همین روایات ساختگی گاهی در تفسیرهای صحابه نیز پیدا می شد.»^۱

در کتاب *دراسات فنیة فی قصص القرآن مؤلف همت ورزیده* است تا داستانهای قرآن را به ترتیب سوره های قرآن و با توجه به بعد هنری آن بررسی کند و آموزه ها و هدایت های نهفته در قصه ها را عرضه کند، در پیشگفتار آن آمده است:

«با اینکه داستانهای قرآن از نوع مستند و واقعی است و به کار بردن عباراتی زیبا در چنین داستانها بسی دشوار است، اما محتوای داستانهای قرآن در قالب عبارتهایی زیبا و دلنشین بیان شده و تمامی اصول و تکنیکهای داستان پردازی که بشر، تازه به آنها دست یافته، در عالیترین سطح مطلوب و در حد اعجاز به کار گرفته شده است.» (ج ۱، ص ۱۱ پیشگفتار مترجم).

«اهمیت این اثر در آن است که داستانهای قرآن را از دیدگاه یکی از هنرهای امروز یعنی هنر داستان نویسی مورد بررسی قرار داده و اعجاز قرآن را از دیدگاه به کارگیری تکنیکهای داستان نویسی به اثبات می رساند و ویژگیهای هنریش را برمی شمارد.» (ج ۲، ص ۱۰، پیشگفتار مترجم).

نویسنده در ابتدا خلاصه داستان، آنگاه ساختار هنری داستانها و نقش شخصیتهای اصلی و فرعی را بررسی می کند و در ضمن، نکات تربیتی، روانشناختی و اخلاقی بسیاری را یادآور می شود؛ برای نمونه در داستان حضرت یوسف(ع) و ماجرای همسر عزیز مصر و زنان شهر می نویسد:

«انتقاد آنها از همسر عزیز، انتقاد فکری و هدفداری که از احساس فضیلت خواهی آنان نشأت گرفته باشد نبود، بلکه این انتقاد از حسد و غیرت آنها سرچشمه گرفته بود، چرا که انتقاد این زنها بدان سبب بود که دیدند همسر عزیز از مردی کامجویی می کند که آنها به وی دسترسی ندارند. قرآن می خواهد به زن بگوید: باید حرکات بر اساس شیوه بی طرفانه باشد نه بر اساس خودخواهی و نیز بر تو است که از کار زشت و نامشروع دوری گزینی، آنها تنها به این خاطر که کار زشت، زشت است و نه به خاطر زشتی آن در مقام مقایسه با دیگران و نه نسبت به خودت.

علاوه بر پدیده حسد یا غیرت، حقایق دیگری را نیز می توان از این نقش فرعی زنان مصر که ایفا کردند، استنباط کرد و شاید برجسته ترین آنها این باشد که اساساً باید از عوامل هیجان برانگیز دوری کرد؛ اصولاً شایسته است دیدار زن و مرد در نهایت درجه احتیاط صورت گیرد... پدیده دیگری را که می توانیم از نقش فرعی زنان شهر استنتاج کنیم، آن است که زن و مرد هر دو باید از عوامل مهیج و تحریک کننده از قبیل گفتگو، نگاه و خلوت کردن با یکدیگر خودداری کند.

سومین پدیده ای که لازم است از نقش فرعی شخصیتهای زنان شهر، به دست آوریم آن است که انسان باید در تمام اعمال خود، رفتار ناسوگرایانه در پیش گیرد نه اینکه تحت تأثیر سائقه خودخواهی قرار گیرد و در ظاهر لباس فضیلت بپوشد اما در باطن به رذیلت متمایل باشد.» (ج ۱، ص ۳۴۷-۳۴۹)

باری در این مقاله، هدف نمایاندن نقاط ضعف پنهان در متون تفسیری است که بر این اثر نیز تأثیر گذارده و تسامح و سهل انگاری در نقل، راه نفوذ مطالبی افسانه ای یا خلاف اعتقادات اسلامی یا مابین با بعضی آیات قرآن کریم و یا سخنانی سست و بی دلیل را در این اثر و بالطبع در ترجمه باز کرده است.

اگر مترجم به جای صرفاً ترجمه و ارجاع به متون تفسیری به تهذیب نیز همت می ورزید - چنانکه در جایی از تفسیر نمونه مطلبی نقل کرده است (ج ۱، ص ۳۳، پاورقی) و اگر مؤلف دانشمند به تفسیر ارزشمند المیزان و کتب کلامی که میزان معارف است، بیشتر توجه می کرد، گلزاری بی خار فراروی خواننده پدید می آمد.

از برخی عبارتها برمی آید که مؤلف محترم، خود به مغشوش بودن متون تاریخی و تفسیری توجه داشته و در مواردی با عصای احتیاط قدم برداشته است؛ برای مثال در بیان شکنجه شدن حضرت یوسف بر لب چاه، نقد خویش از متون تفسیری را نشان می دهد و می گوید:

«چنانچه این تفاسیر درست باشد، این نوع برخورد نشان دهنده رویدادهای بسیار تکان دهنده ای است... در صورتی که این تفسیر درست باشد چنین برمی آید که برادران یوسف به آنچه

۱. المیزان، ج ۱، ص ۴.

انجام داده بودند بسنده نکردند...» (ج ۱، ص ۳۲۸-۳۲۹)
اینک به نقد برخی از مطالب این اثر می پردازیم و یادآوری می کنیم که در این نقد متن و ترجمه در فراروی ما بوده است.

الف: نقل سخنانی افسانه‌ای و آمیخته با خرافات

شخصیتی شاخدار

از ذوالقرنین - که مورد ستایش قرآن است - تصویری نامناسب ارائه داده است، می نویسد:

«برخی متون تفسیری اشاره بر این دارند که ذوالقرنین پیامبر بوده و خداوند او را به سوی قومش برانگیخته، اما آنان بر شاخ چپش ضربه زدند و او از دنیا رفته، آنگاه خداوند دوباره او را زنده کرده به سوی قومش فرستاده است، این بار آنان به شاخ راست او ضربه زدند... به همین جهت وی ذوالقرنین صاحب دو شاخ نامیده شده است.» (ج ۱، ص ۴۴۶)

لازم بود مؤلف از این تعبیر زشت و غیر مستند به دلیل و مأخذ معتبر، چشم پوشی می کرد و وجه تسمیه دیگری را برمی گزید. خوشبختانه مفسران و جوه متناسبی را درباره این لقب یادآور شده اند و «شاخدار بودن» آن شخصیت را پوچ و بی مدرک قلمداد می کنند.^۲

مرحوم طبرسی گوید: «از علی بن ابیطالب - علیه السلام - روایت است که ذوالقرنین بنده ای شایسته بود، او خدا را دوست می داشت و خدا او را، خیر خواه راه خدا بود و خدا هم خیر خواه او بود. قوم خویش را به پروا از خدا فرمان داد و آنان با شمشیر بر پیشانی زدن. مدتی از آنان غایب شد، سپس به سوی آنان بازگشت و مردم را به راه خدا دعوت کرد، ولی مردم با شمشیر به طرف دیگر پیشانی زدن و جای این دو ضریب، دو قرن او شمرده می شود؛ و در میان شما هم نظیر او هست.

منظور از نظیر ذوالقرنین، خود حضرت علی (ع) است.^۳ به فرض درستی این روایت مرسل، حضرت علی (ع) شخصیت ستوده قرآنی را «پیامبر شاخدار» نموده است.

در خطبه شعبانیه حضرت رسول (ص)، «قرن» به پیشانی اطلاق شده و جمله قَصْرِيكَ ضَرْبَةَ عَلِيٍّ قَرْنِكَ به فرق خونین علی (ع) در محراب شهادت اشارت دارد.^۴

شیخ اسماعیل حقی می نویسد: «علی - علیه السلام - را هم ذوالقرنین نامیده اند به خاطر دو جای زخم در دو طرف سرش، یکی از عمرو بن ود و دیگری از ابن ملجم.^۵»

پیامبر اسلام (ص) به علی (ع) خطاب می فرماید:
إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ بَيْتًا - وَيُرْوَى كَثْرًا - وَإِنَّكَ لَدُوُّ قَرْنِيهَا - أَوْ ذُو طَرْفِي الْجَنَّةِ - وَمَلِكُهَا الْأَعْظَمُ تَسْلُكُ مَلِكِ الْجَنَّةِ كَمَا سَلَكَ

ذوالقرنین جميع الأرض. ۶ (ای علی! تو در بهشت کاخی - یا گنجی - داری و تو پریشانی آنی و بزرگترین فرمانروای بهشتی، در ملک بهشت می گردی همانطور که ذوالقرنین در تمامی زمین گردش کرد.

خلیل بن احمد فراهیدی می گوید:

«قَرْنُ الثَّوْرِ معروف، و موضعه من رأس الإنسان قرن أيضاً ولكل رأس قرنان ... و سُمِّيَ ذَا الْقَرْنَيْنِ لِأَنَّهُ ضُرِبَ ضَرْبَتَيْنِ.»^۷
(رستگاه شاخ گاو شناخته شده و مشخص است. همین محل از سر انسان نیز «قرن» است و هر سری دو قرن دارد... و ذوالقرنین گویند، چون دوبار ضریب خورده است.)

این منظور گوید: «... و قرن القوم سیدهم، و قوله (ع): إِنَّكَ لَدُوُّ قَرْنِيهَا یعنی جبکها، و هما الحسن والحسين (ع).»^۸
با توجه به آنچه آمد، تسامح نویسنده محترم در سخن از «ذو القرنین» آشکار است.

عصای ده ذراعی

«طول آن ده ذراع، یعنی به بلندی قامت موسی بوده است.» (ج ۲، ص ۲۶)

به چه دلیلی حضرت را ده ذراعی دانسته است؟ مگر لازمه آن عصای بلند و بالا آن نیست که حضرت از عصا بلند قامت تر باشد تا به طور معمول عصارا به دست گیرد؟ بنابراین باید چند متر قد و قواره از خدا قرض کند!

«پایین آوردن شاخه های بلند درختان از وظایف اعجاز آمیز آن [عصا] به شمار می رود.» (ج ۲، ص ۲۷)

پایین آوردن شاخه های بلند درختان هم ادعایی بی مدرک، و هم کارهای عادی است نه اعجاز، چنانکه برگ ریختن که از آیه

۲. ذوالقرنین، القائد الفاتح والحاكم الصالح، محمد خیر رمضان یوسف، دارالعلم دمشق و دار الشامیه بیروت، ص ۲۷.
۳. مجمع البیان، ج ۶، ص ۴۹۰ چاپ اسلامیه، ۱۳۹۵ق؛ نیز رك: الأغانی، ابوالفرج اصفهانی، دار صعب، بیروت، ج ۳، ص ۱۴۷؛ الروض الأنف، سهیلی، ج ۲، ص ۵۹.
۴. بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج ۹۶، ص ۳۷۵.
۵. روح البیان، شیخ اسماعیل حقی، ج ۲، ص ۵۱۲.
۶. تاج العروس، ج ۹، ص ۳۰۷.
۷. العین، مادة قَرْنٌ؛ لسان العرب، مادة قرن، ج ۱۳، ص ۳۳۳.
۸. لسان العرب، مادة قرن، ج ۱۳، ص ۳۳۳.

برافروختن آن، لذت بردن آنها از شکنجه دادن ابراهیم (ع) است... حتی آزر پدر ابراهیم (ع)، نیز از شکنجه او لذت می برد. او [نمرود] می خواست با بهره گیری از این واقعه، ابراهیم (ع) را از شیوه انقلابییش علیه بت پرستی باز دارد. (ج ۲، ص ۷۴)

شیعه پدر حضرت ابراهیم (ع) را خدا پرست و پاک می دانند و در زیارتها به فرزندان معصوم آن حضرت عرض می کنند: «أشهد أنك كنت نوراً في الأضلاب الشامخه والأرحام المطهرة لم تنجسك الجاهلية بأنجاسها ولم تلبسك المدلهمات من ثيابها»^۹

اعتراض اسرائیلیان به فرماندهی طالوت

قرآن کریم این اعتراض را چنین بیان می فرماید: «... وكم يؤت سعة من المال»^{۱۱}. لیکن همین اعتراض در این کتاب مکرراً چنین نقل شده است:

«اسرائیلیان نسبت به انتخاب این فرمانده به دلیل اینکه از یک خانواده نظامی یا مذهبی نبود، به پیامبر خود اعتراض کردند. سخن قرآن کریم به عنوان «اعتراض دیگر بنی اسرائیل» مطرح شده است. (ج ۱، ص ۴۴، ص ۴۵، ص ۵۵، ص ۵۸ و ۷۲) آیا پیامبر خدا فردی را که از یک خانواده مذهبی نیست به فرماندهی مؤمنان می گمارد؟ و از طرفی سخن مباین با متن قرآن چه ارزشی دارد که آن را اصل و آیه قرآن را به صورتی فرعی و «اعتراضی دیگر» مطرح کنیم؟

دیو و جانشینی پیامبر

«مشهور آن است که دیوی بر تخت سلیمان نشست و به جای او حکم راند و چون سلیمان به درگاه پروردگارش توبه کرد، ملک خود را باز یافت.» (ج ۱، ص ۳۵۷، پانویس مترجم) نه حکومت سلیمان اعتباری و قراردادی بوده تا مورد کودتا قرار گیرد و نه کار پیامبران (ع) آن اندازه بی پایه است که زمینه ای برای حکمرانی دیو و دد باشد؛ ترویج این متون تفسیری بی آمدهای بدی دارد که مترجم محترم نیز از آن بیزار و منتفر است.

اینکه «دیو بر تخت سلیمان نشست و به جای او حکم راند» شبیه و تأییدی است بر افسانه غرائق؛ که در آن بدروغ ادعا شده: ضمن ابلاغ سوره مبارکه نجم شیطان به جای جبرئیل یا به زبان حضرت رسول (ص) به ستایش تنها

۹. المیزان، ذیل آیه، ج ۷، ص ۱۶۴، چاپ اسماعیلیان.

۱۰. زیارت اربعین امام حسین (ع)، مفاتیح الجنان، زیارت هشتم امام حسین (ع).

۱۱. سوره بقره، آیه ۲۴۷.

۱۸ سوره طه فهمیده می شود، از عصای معمولی برمی آید و نیازی به طول ده ذراع نیست.

اسبان بالدار

«این اسبها، اسبانی معمولی نبودند بلکه اسبهای برجسته و دارای خصوصیتی شگفت آور بودند به عنوان مثال، اسبانی دریایی و بالدار بودند.» (ج ۲، ص ۳۵۳).

مؤلف محترم دلیلی بر این ادعاها ذکر نکرده و سر این سخنان روشن نیست. آیا می خواهد با اسبان فضایی دریایی، بر شوکت سلیمان (ع) بیفزاید یا بر اعجاز قرآن؟

گهواره کودکی در آغوش ابرها

«سلیمان از خطر آزار دیوان و پریان ترسید و فرزند خود را به دایه ابر سپرد (تا در آنجا دور از خطر شیران، شیر خورد و بزرگ شود) با این وجود خداوند این پسر را بمیراند تا او را متوجه کند که مواظبت از خطر جتانی که تحت فرمان خداوند هستند، نمی تواند از سرنوشت، جلوگیری کند.» (ج ۲، ص ۳۵۹)

مدرک و مستند این ادعاها ذکر نشده، افزون بر آن در این گزارش نوعی بدآموزی نهفته است؛ چرا که خواننده حق دارد با خود بگوید: آیا از خطر نباید دوری کرد، زیرا - طبق این داستان - منسوب به قرآن - خدا خواست به سلیمان بفهماند «نمی توان از سرنوشت جلوگیری کرد»؟ آیا حضرت سلیمان (ع) فرمانروا و پیامبر جن و انس بود یا آواره آزار و خطر دیوان و پریان؟ آیا مادر شیرخواره هر روز بر فراز ابرها به پرواز درمی آمد یا برای کودک، شیر پاکتی و پاستوریزه پست می شد؟

فرشتگان اشغالگر

«سبب پرسش فرشتگان این بوده است که تجربه ای در زمین در مورد جن صورت گرفته بود، بدین ترتیب که خداوند جن را آفرید و آنها در زمین مرتکب فساد شدند. خداوند فرشتگان را فرستاد تا آنها را از زمین بیرون کردند و خود جایشان مستقر شدند.» (ج ۱، ص ۲۲)

با توجه به آنکه فرشتگان حجیم و ضخیم نیستند تا مثل سایر اجسام زمین را اشغال کنند، نیازی نبود تا جن را از زمین بیرون کنند و به جایشان مستقر شوند، از طرفی، وسعت و گسترده زمین و خصلت فرشته خوبی با زندگی مسالمت آمیز متناسبتر است تا اشغال و اخراج.

ب: مطالبی که با بعضی از آیات قرآن یا عقیده مشهور شیعه ناسازگار است.

پدر حضرت ابراهیم (ع)

«آنها عاشق دیدن منظره آتش سوزی بودند، آتشی که عامل

و ابلاغ وحی دربارهٔ بت پرستی و شفاعت خواهی از بتها پرداخت ۱۲ و مشرکان مکه از همسویی پیامبر (ص) با بت پرستان خشنود و با مسلمانان متحد شدند و ...

نماز حضرت سلیمان (ع)

«سان دیدن سلیمان از اسبان آن قدر طول کشید که خورشید غروب کرد و در آن هنگام، سلیمان دعا کرد که خورشید برگردد تا وی نماز عصرش را در وقت خود به جای آورد. (ج ۲، ص ۳۵۵)

این نظریه متوقف بر اثبات همسانی نماز عصر در شریعت اسلام و شریعت حضرت سلیمان (ع) است؛ از سوی دیگر ارائه چنین تصویری از انبیا (ع) بدآموزی دارد و هر نوجوانی با خود می گوید: آنقدرها هم نماز مهم نیست، پیامبران هم گاهی نماز را در وقتش نمی خواندند. پس ما می توانیم فعلاً نخوانیم و بعداً قضا کنیم.

از طرفی قرآن کریم هم فرموده: سلیمان پس از رد شمس نماز خواند؛ می فرماید: «شروع به مسح ساقها و گردنها کرد.» (سوره ص، آیه ۳۳)

توجیهی غیروجیه

آیه کریمه «فَطَفَّقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ» ۱۳ چنین تبیین و تفسیر شده است:

«پس به بریدن ساقها و گردنشان آغاز کرد.» (ج ۲، ص ۳۵۰)

«برخی معتقدند: سلیمان این عمل را به این علت انجام داد که می خواست گوشت این اسبان را در راه خدا صدقه دهد نه این که صرفاً به خاطر جبران غفلتی که کرده آنها را ضایع سازد و یا این که می گویند: سلیمان برای رضای خدا آنها را ذبح کرد در اینجا نیز سلیمان ساق و گردنهای اسبان را قطع می کند و معنای این عمل آن است که حب و علاقه به اسبان، دیگر بار تکرار نشود. برخی نیز می گویند مقصود، ذبح اسبان توسط سلیمان نیست، زیرا این عمل به هیچ وجه نمی تواند دلیلی داشته باشد بلکه به خاطر اظهار محبت به ساق و گردن آنها دست می کشید.» (ج ۲، ص ۳۵۱ و ص ۳۵۷)

آیا نباید توجه کنیم که با این نسبتها چه چهره زشتی از پیغمبر معصوم در اذهان ترسیم می گردد؟ آیا او بسان عاقر ناقه نمود، شکنجه گر بود که پای اسبان را پی می کرد؟ و اگر منظور، قطع پس از ذبح است، چرا قرآن تنها پای ساق را به میان کشید با آنکه بعد از ذبح همه اندام شقه شقه می شود؟

ذبح آنهمه اسب جنگی برای صدقه هم عجیب است؛ زیرا نه خوراک گوشت اسب مرغوب است و نه به لحاظ اقتصادی مقرون به صرفه، خواننده با خود می گوید: ای کاش حضرت سلیمان (ع)

یک اسب گرانبهیمت جنگی را با دهها گوسفند یا صدها مرغ معامله می کرد و گوشتهای لذیذتر، ارزاتر و بیشتری صدقه می داد.

اگر قطع کردن اسبان برای قطع محبت به اسب است؛ راه درست و کاملترش، خودکشی است و آینه شکستن خطاست.

مرحوم آیت الله شعرانی در این باره می نویسد:

«در قصه سلیمان هیچ روایت صحیح که بتوان بر آن اعتماد کرد، موجود نیست. بعضی یقیناً باطل و بعضی نیز دلیل بر صحت آن نیست و بر غیر آنچه آیات قرآنی بر آن دلالت دارد، اعتماد نداریم، و در کتب مقدسه یهود به سلیمان - علیه السلام - نسبتهای ناروا داده اند. ... اما بسیاری اسب و محبت سلیمان - علیه السلام - بدانها در کتب آنان نیز آمده و به مقتضای آیه قرآن در تاریکی به آزمایش اسب پرداخت و از غایت عجله فرصت نداد تا صبح شود، چون اسبانی را که تازه آورده بودند از نظری گذراندند با اینکه تاریک بود، فرمود: آنها را باز گردانید و برای امتحان آنها - که دست و اعضای اسبان دیده نمی شد - دست بر گردن و ساق آنها کشید تا فریبی گردن و ستبری یا باریکی ساق اسبها را دریابد.» ۱۴

بوی شرک

استمداد حضرت یوسف صدیق به وسیله همزندان خود از سلطان - برای اثبات پاکدامنی و رهایی از زندان - عملی شرک آلود وانمود شده است، ولی سایر استمدادهای او از پدیده های این جهان نه؛ اگر این کار شرک است یا از آن بوی مرتبه ای از شرک به

۱۲. درباره اینکه دیو و شیطان نمی توانند کار پیامبری کنند رجوع شود به:

- التمهید ج ۱، ص ۵۹ و تلخیص التمهید، ص ۴۶ تا ص ۵۸ و آموزش علوم قرآن، ج ۱، ص ۱۱۹ تا ص ۱۲۶. تالیف استاد محمد هادی معرفت.
- خیانت در گزارش تاریخ، ج ۲، ص ۹۷ تا ص ۱۱۰، مصطفی حسینی طباطبایی.

- الشفاء بتعریف المصطفی ص ۱۱۷، قاضی عیاض مغربی اندلسی.

- تنزیه الانبیاء، از ص ۱۰۷ تا ص ۱۰۹، سید مرتضی ره.

- نصب المجانیق لسنف قصة الغرائق، محمد ناصر البانی.

- حیاة محمد، ص ۱۲۴، محمد حسین هیکل.

- رساله دروس من القرآن، شیخ محمد عبده.

- فتح الباری، شرح صحیح بخاری ج ۸، ص ۳۳۳.

- صحیح البخاری بشرح الکرمانی، ج ۱۸، ص ۱۱۶.

- المیزان ج ۱۴، ص ۴۳۵، چاپ اسماعیلیان.

- التفسیر الکبیر، فخرالدین رازی، ج ۲۳، ص ۵۰.

- الإقتان، ج ۲، ص ۱۸۹.

- فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۳۴۰ تا ص ۳۴۵.

۱۳. سوره ص، آیه ۲۳.

۱۴. نثر طوبی، شعرانی ج ۱، ص ۱۴۵؛ تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۹،

ص ۳۷۰، حاشیه؛ قصص قرآن، سید محمد باقر موسوی و علی اکبر

غفاری، ص ۲۶۱، کتابفروشی صدوق.

استمداد حضرت یوسف که در آیه شریفه «أذکرني عند ربك» آمده، نظیر وقتی است که آن حضرت برای نجات از چاه به طناب دلو متوسل شد یا به قول نویسنده فریاد «بابا، بابای یوسف» بلند بود و از تک تک برادران کمک می خواست؛ آیا چنین استمدادها - که سراسر زندگی موحدان را فرا گرفته - شرك است؟ آیا حضرت علی و امام حسن و امام حسین (ع) از مردم عراق کمک نخواستند. کمک خواهی یوسف (ع) از شاه مصر برای اثبات پاکی و رهایی از زندان چه فرق دارد با وقتی که مؤمنی برای نظافت یا رفع عطش به دیگری بگوید: برای من آبی فراهم کن؟ مرحوم علامه طباطبائی، یوسف صدیق را بخوبی معرفی کرده و پندارهای واهی درباره وی را که برخی از مفسران با تکیه بر اسرائیلیات بافته اند، خلاف قرآن و پنداری پوچ دانسته است. ۱۶ تا از لب چاه نگذشته ایم، اشاره کنم که از جمله این کتیم فاعلین (سوره یوسف، آیه ۱۰) برداشتی نادرست ارائه شده است:

«چنین پیدا است که در اذهان توطئه گران، ارتکاب «قتل» بیشتر می چربید، ... یکی از برادران پیشنهاد سوئی را ارائه می دهد ... وی چنین اظهار داشت: یوسف را مکشید. اگر سوء قصدی دارید، او را به قعر چاه افکنید که یکی از کاروانیان او را بگیرد.» (سوره یوسف، آیه ۱۰) (ج ۱، ص ۳۲۳-۳۲۴)

در برنامه برادران یوسف یکی از دو طرح قتل و یا انداختن یوسف در سرزمین دوردست بود و یکی از برادران با تأکید بر ترك قتل برای اجرای طرح دیگر راهی ارائه کرد، ذیل آیه هم می فرماید: **إن کتیم فاعلین نه قاتلین.**

از طرفی دیگر یکی از مفسران گوید:

«از جمله «إن کتیم فاعلین» چنین استفاده می شود که گوینده، حتی این پیشنهاد را به صورت یک پیشنهاد قطعی مطرح نکرد، شاید ترجیح می داد که اصلاً نقشه ای بر ضد یوسف مطرح نشود.» ۱۷

رد پای ماهی

نویسنده درباره آیه شریفه «فارتدا علی آثارهما قصصا» نوشته است:

۱۵. سوره یوسف (۱۲)، آیه ۴۲.

۱۶. المیزان، ج ۸، ص ۱۸۱ و ص ۲۰۵، چاپ اسماعیلیان. همچنین برای اطلاع بیشتر، ر.ک:

- شهید دکتر سید محمد حسینی بهشتی، خدا از دیدگاه قرآن، ص ۱۲۵ تا ص ۱۵۱؛ استاد جواد آملی، تفسیر موضوعی، ج ۷، ص ۱۳۹ تا ص ۱۴۲؛ استاد مصباح یزدی، معارف قرآن، ج ۱، ص ۶۷ تا ص ۱۰۲؛ استاد مصباح یزدی، آموزش عقاید، ج ۱، درس هفدهم؛ میرزا جواد تهرانی، آیین زندگی، فصل اول.

۱۷. تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۳۲۵.

۱۸. سوره کهف، آیه ۶۴.

مشام می رسد، باید ملاک و معیار آن تشریح و مشخص گردد. در کتاب می خوانیم:

«اکنون بر ماست که شدت ناراحتی یوسف را در آن هنگام که متوجه می شود برای رهایی از زندان یا اثبات بی گناهی خویش و براءت از تهمت، به جای اینکه از خدا استعانت بجوید، به بشر متوسل شده است، درک کنیم، زیرا رفیقش را مکلف کرده بود تا در نزد شاه برای آزادیش وساطت کند ... برآستی اینگونه شخصیت‌های بلند مرتبه که برگزیدگان نوع بشر را تجسم می بخشند، اگر روزی به چنین رفتاری گرفتار آیند شدیداً رنج می برند ... بدون تردید سختی زندان و ناراحتیهای روانی و جسمانی آن، به مراتب آسانتر از این ناراحتی است، زیرا به یوسف تذکر داده می شود که چقدر قبلاً با خدای خویش رابطه داشته، اما اکنون چگونه آن رابطه به فراموشی سپرده شده است! ... در این هنگام بود که یوسف گریه می کرد و از گریه او دیوارها به گریه می آمدند و زندانیها ناراحت می شدند. از این رو، با آنها چنین قرار گذاشت که یک روز گریه کند و یک روز ساکت باشد اما در آن روزی که ساکت بود، به مراتب بر او دشوارتر می گذشت.» (ج ۲، ص ۳۵۵-۳۵۷)

مگر توحید یعنی تعطیل اسباب و وسایل؟ خواننده هنگامی که مشابه همین کارها را در صفحات بعدی کتاب می خواند متحیر در می ماند که چرا بر شرك آلود بودن همین یک مورد انگشت نهاده اند مگر مورد چه فرقی دارد؟ بخوانید:

«رفتار برادران یوسف به هنگام افکندن او در چاه، آنجا که یوسف را برهنه کردند او کمک می خواست و فریاد می زد: پیراهنم را بدهید تا خود را بپوشانم اما پاسخ آنها این بود که خورشید و ماه و یازده ستاره را بخوان تا همدمت باشند ... برادرانش وی را به صحرا می برند و او را به کمک می گیرند تا آنجا که از تک تک آنها درخواست کمک می کند اما هیچ کدام به فریاد او نمی رسند و حتی در حالی که فریاد «بابا، بابای یوسف» بلند بود آنها سعی می کردند که او را بکشند ... اکنون او در صحرا تنهاست، مورد ضرب و شتم قرار گرفته، بلکه کمر به قتلش بسته شده درخواست کمک کرده ولی کسی نیز به فریادش نرسیده است ... ناله و زاری او چنان بود که حتی دل سنگ را هم می شکافت.» (ج ۱، ص ۳۵۸-۳۵۹)

ناگزیری موسی (ع)

می خوانیم: «موسی و شاگردش ناگزیر از تغذیه این ماهی بودند.» (ج ۱، ص ۵۰۳)

عصای اسرارآمیز

نویسنده در شمارش وظایف عصای اسرارآمیز نوشته است: «سخن گفتن عصا با موسی، مونس بودنش در راههای تنگ و خطرناک، بیرون آوردن خوراکیها، پایین آوردن شاخه های بلند.» (ج ۲، ص ۲۶-۲۷)

یک بام و دو هوایی علم و ادراک سلیمان (ع)

مؤلف ادعا می کند که در مواردی سلیمان بی اطلاع است و در مواقعی آگاه اما به چه دلیل؟! و از کجا این مطلب به دست آمده است؟!؟

«در قضیه هُدُ، خداوند این موجود را با شیوه ای به تسخیر سلیمان درآورده که سلیمان از این شیوه بی اطلاع است، اما در قضیه آوردن تخت بلقیس با شیوه دیگری موجودات را به تسخیر سلیمان درآورده ... که سلیمان نیز از آن آگاه است.» (ج ۲، ص ۱۳۰)

گزارشی سست پایه

نویسنده مطالبی را که قبلاً در تفاسیر، تضعیف و نقد شده است را به پیامبر اکرم نسبت می دهد و شایسته «ثبت در تاریخ» می نماید، می نگارد:

«از حضرت رسول اکرم (ص) روایت شده: من از صبر و کرامت یوسف در شگفتم ... در آن هنگام که پیک شاه مصر نزد او آمد و گفت: به حضور اربابت برگرد؛ اگر من به جای او بودم - که در زندان به سر می بردم - فوراً به این درخواست پاسخ مثبت می دادم و در زندان درنگ نمی کردم و به دربار می شتافتم و عذر نمی آوردم برآستی که او بردبار و شکیب بود.» (ج ۱، ص ۳۶۰)

نویسنده پیشنهاد می کند:

«همین ستایش پیامبر از یوسف در اهمیت و عظمت صبر او کافی است و چنین شهادتی شایسته آن است که در تاریخ ثبت شود.» (ج ۱، ص ۳۶۱)

نویسنده که در صفحات قبل یوسف (ع) را بریده از خدا و متوسل به شاه، و فراموش کننده رابطه با خدا معرفی کرده، در همین صفحه او را مورد سرزنش جبرئیل قرار داده؛ یکباره او را از اشرف انبیاء (ع) برتر معرفی می نماید.

۱۹. ر.ک: محمد باقر موسوی و علی اکبر غفاری، قصص قرآن، ص ۲۰۹.

«موسی و شاگردش به محل تلاقی دو دریا بازگشتند و رد پای ماهی را دنبال کردند» (ج ۱، ص ۵۰۰).

ظاهراً این برداشتی از آیه کریمه فارتداً علی آثارهما قصصاً است که بر اثر اشتباه در ترجمه آیه روی داده است، زیرا ضمیر تشبیه «آثارهما» به ماهی بر نمی گردد، ماهی نیز پا و پنجه و رد پای ندارد؛ مؤلف هم منبع این مطلب را نشان نداده است.

نخوت و غرور

در کتاب آمده است: «موسی (ع) دچار نخوت و غرور شد ... هنگامی که خداوند این عطایا را به موسی (ع) داد، اندکی عجب و نخوت وی را فراگرفت، لذا با خود سخن گفت: که مضمونش این بود: خداوند کسی را داناتر از من نیافریده است ... حقیقتی که در برخی از تفاسیر دیگر آمده این است که سفر موسی (ع) به سوی آن عالم به علت بالیدن و نخوت علمی او بوده است ... همه این حقایق، اندیشه های این داستان و نیز هدف هنری آن را تشکیل می دهد.» (ج ۱، ص ۴۸۸-۴۸۹)

با توجه به آنکه گفته اند: «فروتنی حضرت موسی (ع) موجب شد به پیامبری برگزیده شود و تالیقات و شایستگی های لازم در کسی نباشد به نبوت و ولایت نمی رسد، بهتر است چنین نسبتهایی نقل نشود. آیا دلیل محکم و معتبری بر نخوت، غرور، عجب و خودستایی موسی (ع) در دست است؟ اگر آن حضرت از وجود دانشمندی عابد که ما او را خضر می نامیم - بی اطلاع بود و فرضاً تصور می کرد در روی زمین کسی از خودش داناتر نیست، این گناهی شمرده نمی شود و نخوت و غرور نیست.» ۱۹

ج: نقل مطالب سست یا بی مدرک

مردمان آیزی و شبکار

در کتاب می خوانیم:

«اما در سفر شرقی [ذوالقرنین]، متن قرآنی توجه ما را به محیطی جغرافیایی جلب می کند که به آن اقوام و سازش آنان با آب و هوای این محیط مربوط می شود، به این معنی که سازش آنها با آن محیط امری حیرت آور بوده است و بنا به گفته برخی از تفاسیر، آن اقوام هنگامی که خورشید طلوع می کرده است، در میان آنها فرو می رفته اند و زمانی که غروب می کرده، کارهای زندگی خود را آغاز می کرده اند» (ج ۱، ص ۴۵۸)

مقام و منصب اجتماعی یوسف (ع) این اثر را غنی تر و داستان را روشنی می نماید، مقامهایی چون:

- الف: «عهد داری خزاین کشور» (ج ۱، ص ۳۶۳)
 ب: «مشاور ویژه شاه» (ج ۱، ص ۳۶۲) ج: «در پست پادشاهی»
 (ج ۳، ص ۳۶۳) د: و در پایان: «از پادشاهی نیز دست کشید»
 (ج ۱، ص ۳۶۵) و به شاه گفت: «تخت تو را هم به خودت باز
 می گردانم اما به شرط اینکه از روش سیاسی من در کشور پیروی
 کنی، در آن هنگام بود که شاه به این توجیه سیاسی ارج نهاد و
 ایمان خویش را به خداوند آشکار ساخت.» (ج ۱، ص ۳۶۴)

چند نکته جزئی

در مواردی مسامحاتی در ترجمه رخ داده که ترك آن، اولی بود مثلاً:

* در ترجمه ماكان حديثاً یعنی ولیکن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل کل شیء آمده است:

«این قرآن نه سخنی است که فراتوان یافت ولیکن کتب آسمانی مانند خود را تصدیق کرده، هر چیزی را مفصل بیان می کند.» رجوع شود به ترجمه فولادوند و مجتبوی، صفحه ۲۴۸.

* واژه «غیابة الجب» در آیه ۱۲ سوره یوسف، یعنی نهانگاه چاه به «قعر چاه» ترجمه شده، که دقیق نیست. (ج ۱، ص ۳۲۴)
 * جمله «أو أمضی حقیباً» در سوره كهف آیه ۶۰ به غلط ترجمه شده: «یا عمرم به سرمی آید» (ج ۱، ص ۴۷۹ و ۴۸۰)

* در عبارت ذیل صفت بندگی یا نبوت، مانعة الجمع وانمود شده است می نویسد:

«اغلب بر این عقیده اند که ذوالقرنین نه پیامبر بوده و نه پادشاه بلکه بنده ای شایسته و دوستدار خداوند بوده است. متون تفسیری اخیر بیانگر آن است که دارای ویژگیهای اجتماعی از قبیل نبوت و یا سلطنت نبوده است؛ این نظریه ما را بر آن می دارد که صفت بندگی او را در برابر خداوند، موجب شده که وی از ویژگی و مقام بزرگ اجتماعی برخوردار بوده باشد. (ج ۱، ص ۴۴۶)

چه مانعی دارد بندگی او موجب نبوت و مقام اجتماعی شود؟
 * در ترجمه گاهی از واژه های نامأنوس استفاده شده است؛ مثل «نزم» (ج ۱ و ص ۴۴۸) «زیگزاگ» (ج ۱، ص ۵۰۳) «ساقه» (ج ۱، ص ۳۴۹) «رفتار ناسوگرایانه» (ج ۱، ص ۳۴۸).



۲۰. المیزان، ج ۱۱، ص ۲۰۴-۲۰۵
 ۲۱. سوره یوسف، آیه ۱۱۱

این گزارش را عالمان به نقد کشیده اند و ناستواری آن را نمایانده اند؛ علامه طباطبایی نوشته اند:

«این سخن منسوب به پیامبر (ص) بی اشکال نیست زیرا یکی از دو محذور را در پی دارد یا به حسن تعبیر یوسف (ع) در راه رهایی از زندان خدشه وارد می کند با اینکه در این کار بهترین برنامه ها را داشت او صرف نجات از زندان را نمی خواست، و زنان مصر هم جز مرآوده و اجبار یوسف (ع) بر موافقت با هوسبازی خودشان هم و غمی نداشتند، او که می گوید: «ربّ السجن أحبّ الیّ ممّا یدعوننی الیه» در نظر داشت به گونه ای شرافتمندانه آزاد شود تا هم پاکی خود را اثبات و هم زن عزیز و زنان مصر را ناامید سازد و ... هم عزم و صبرش بر ترك گناه بر شاه و ملت آشکار شود.

و یا این روایت مستلزم طعن در خود پیامبر اسلام (ص) است، حضرت رسول که بر صبر یوسف صحه می گذارد منزّه تر از آن است که گفته شود: اگر به جای یوسف بودی تابی می نمود و طاقتش طاق می شد؛ این سخن یعنی اعتراف به اینکه در جایی که باید پایداری کرد پیامبر تاب صبر ندارد، او منزّه است از دستور دادن و عمل نکردن؛ در صورتی که واقعاً حضرت رسول (ص) قبل و بعد از هجرت تا آنجا در راه خدا پایداری نمود که خدا در ستایشش فرمود: «وإنک لعلی خلقت عظیم» و ... ۲۰

خلط دو موقعیت

در ابتدای بعثت حضرت موسی در اولین برخورد با اژدها شدن عصا، حضرت به عقب برگشت، ولی دربار فرعون یا میدان مسابقه با ساحران و ... دیگر وحشت و فرار نداشت؛ گویا این موقعیتها با همدیگر اشتباه شده، زیرا می نویسد:

«اژدهایی عظیمی دید که تماشاچیان به سوی آن نگاه می کنند و همچون بچه شتری از کنار نخته سنگها عبور می کند و آنها را می بلعد [؟] و نیشها را به ریشه درختان فرو می برد و آنها را از جا برمی کند و چشمانش همچون شعله آتش برافروخته است؛ با دیدن این منظره ناگهانی و وحشت انگیز می بینیم که موسی (ع) عقب عقب برمی گردد و این اژدها را دنبال نمی کند.» (ج ۲، ص ۲۹)

نویسنده در پایان قصه یوسف (ع) متذکر می شود:
 «سخن گفتن درباره عناصر غیر مترقبه و بعلاوه در مورد حرکت داستان و نوسانها و آهنگ این حرکت و نیز ساختار زمانی داستان و پیشرفت حیرت آور رویدادها در طی این زمان همه و همه به وقت و فرصت بیشتری نیاز دارد که امیدواریم در فرصت دیگر توفیق انجام آن را پیدا کنیم.» (ج ۱، ص ۳۶۶)
 اکنون مناسب است یادآوری کنیم که تبیین مراحل و جایگاه